

تأثیر سیاست عشایری دودمان پهلوی بر ساختار اجتماعی سیاسی قوم لر بویراحمد

عبدالرسول عباسی نصرآباد سفلی،^۱ کرامت‌الله راسخ،^۲ مجیدرضا کریمی^۳

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۱۰/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۵)

چکیده

تغییرات ساختار اجتماعی و سیاسی ایلات کهگیلویه و بویراحمد تحت تأثیر دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی کشور قرار دارد، ضمن آنکه این تغییرات متقابلاً بر تحولات اجتماعی و سیاسی در ایران تأثیرگذار بوده است. در این مقاله هدف اصلی بررسی ساختار اجتماعی سیاسی قوم لر استان کهگیلویه و بویراحمد در عصر سلسله پهلوی است. در این پژوهش به طور هم‌زمان از دو روش تاریخی و جامعه‌شناسی تاریخی استفاده شده است. سیاست اسکان عشایر (تخته قاپو)، تصویب قانون نظام وظیفه عمومی، خلع سلاح ایلات، اعمال سیاست پوشش متحدالشکل، و اصلاحات ارضی، پنج محور اصلی سیاست عشیره‌ای دودمان پهلوی بود که سبب شد موقعیت سیاسی و اجتماعی هرم ایلی دستخوش تغییرات بنیادی شود. کدخدایان قبل از این تدابیر و در عصر خان خانی تابعیت محض از خوانین داشتند و ابواب جمعی آنان محسوب می‌شدند، در حالی که برنامه‌های دولت سبب شد کدخدایان در دریافت امتیاز از حکومت هم‌ردیف آنها قرار گیرند، قبایل رئیس واحدی نداشته باشند، خوانین هر کدام تدابیر خاص خود را اتخاذ کنند، و عملاً ساختار و هرم ایلی سنتی به هم ریخته شود. بدون تردید این اتفاق مهم ناشی از برنامه‌ها و سیاست دولت بود که با گذشت زمان و به‌آهستگی ساختار نظام ایلی را تغییر داد و زمینه‌های لازم برای نظارت و مهار

^۱ دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه آزاد واحد جهرم rasoolabbasi59@yahoo.com

^۲ دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم (نویسنده مسئول) krasekh@gmail.com

^۳ استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم majidrezakarimi@gmail.com

آن را فراهم کرد. پژوهش پیش رو نشان می‌دهد که ساختار اجتماعی سیاسی ایلات کهگیلویه و بویراحمد در فرآیند این تحولات از الگوی خاصی پیروی کرد، به طوری که توانست تا پایان دهه اول قرن چهاردهم هجری شمسی در برابر فشار دولت مرکزی مقاومت کند.

واژگان کلیدی: ساختار سیاسی، ساختار اجتماعی، کهگیلویه و بویراحمد، حکومت پهلوی، اسکان عشایر

مقدمه و بیان مسئله

ایران کشوری کهن و پُربیشینه است که به دلایل گوناگون سیاسی، جغرافیایی، نظامی، علمی و فرهنگی از گذشته تا کنون همواره تنوع بسیار زیاد زبانی و قومی و فرهنگی را تجربه کرده است و می‌توان آن را جامعه‌ای متنوع اما با ویژگی‌های خاص خود معرفی کرد (کریمی، ۱۳۹۰: ۳۲۸). قوم و قومیت مفاهیم اجتماعی هستند که فهم آنها به علت تنوع در تفاسیر و تعریف‌ها با دشواری‌های بسیار همراه است (برتون، ۱۳۸۰: ۲۳۴). لرها یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های قومی ایران هستند که نزدیک به سه هزار سال پیش همانند دیگر آریایی‌ها از آسیای میانه به ایران آمدند. این قوم در طول تاریخ پر فراز و نشیب کشور ایران همیشه نقش مهمی را بازی کرده و در مقابل اسکندر مقدونی، تیمور لنگ، قوم مغول، عثمانی‌ها و دیگر اقوام مهاجم مردانه جنگیده و در دفاع از این آب و خاک تا پای جان ایستاده است. لک‌ها، لرهای لرستان، بختیاری، کهگیلویه، بویراحمد، و ممسنی از مهم‌ترین بخش‌های اقوام لر در ایران هستند. لرها در منطقه وسیعی از ایران شامل سرزمین‌های بین کرمانشاه تا نواحی بوشهر، به سر می‌برند (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۷۰: ۸). نظام سنتی رده‌بندی از مهم‌ترین ویژگی‌های ساختار اجتماعی ایلات و طوایف قوم لر است که بر اساس ویژگی‌های بوم - زیستی و اقتصادی - معیشتی و پیوندهای قبیله‌ای - خویشاوندی برقرار شده است. خانواده کوچک‌ترین واحد ساختار اجتماعی ایلات قوم لر می‌باشد و پس از خانواده واحدهای اولاد (مال)، تیره، طایفه، و ایل قرار می‌گیرد. شکل‌بندی ساختارهای اجتماعی ایل بویراحمد در گذشته تفاوت عمیق و بنیادین با دیگر ایلات ایران نداشت و تا حدود زیادی به آنها نزدیک بود. اجزای این ساختار در پایین‌ترین مرتبه یعنی خانوار تا گسترده‌ترین و بالاترین مرتبه خود یعنی ایلخان بر نظام خویشاوندی و داشتن نیای مشترک بنا شده است. صرف نظر از برخی تفاوت‌های جزئی، ساختار اجتماعی ایل بویراحمد از واحد کوچک به بزرگ به شکل زیر بود: حونه (خانوار) - مال (مجموع چند خانوار) - تش

دهه) مجموع چند مال - تیره (مجموع چند تش) - طایفه (مجموع چند تیره) - ایل (مجموع طایفه‌ها) (طاهری، ۱۳۸۸: ۱۴۷).

ساختار اجتماعی جوامع ایلاتی ایران معمولاً هرمی‌شکل و مبتنی بر ساختار خویشاوندی و سلطه پدرسالارانه خانوارهای خاص بوده است. ساختار سیاسی نیز منبث از ساختار اجتماعی بود که در رأس آن خان قرار داشت. خان‌ها رئیس قدرتمندترین طایفه یا تیره بودند که به برکت توانمندی‌های نظامی و مالی پدران خود، نسل در نسل این مقام و موقعیت را در خانواده خود حفظ کرده بودند (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۷۹). نظام سیاسی سنتی و سلسله‌مراتب قدرت در ایلات و طوایف قوم لر به شکل خاصی برقرار بود. هر ایل به صورت یک دولت عمل می‌کرد و دارای یک الگوی نهادینگی و چرخش قدرت بود، به این معنا که ایل تحت نظارت خان یا ایلخان، تیره و طایفه زیر سلطه خان یا کدخدا، اولاد تحت نظارت ریش‌سفیدان و سرپرست خونه یا خانواده رئیس آن محسوب می‌شد (صفی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۲۰۸).

رضا شاه بانی سلسله پهلوی به محض آنکه زمام امور را در دست گرفت در صدد تأسیس نوعی از حکومت متمرکز برآمد که در چهارچوب آن قدرت از ایالات به مرکز منتقل و تصمیم‌گیری نهایی به شخص شاه واگذار می‌شد. این سیاست سبب شد تا روند سازمان سیاسی و سنتی ایلات با معیارهای جدید ضربه‌پذیر شود. درگیری بین لرها و دولت در این وضعیت تا اندازه‌ای قابل پیش‌بینی بود، زیرا اقوام لر که تجربه تلخ زورگویی‌های قاجار را هنوز فراموش نکرده بودند از آن بیم داشتند که بار دیگر گرفتار ظلم و ستم شوند. از این رو در مقابل رژیم پهلوی مقاومت به خرج دادند و دولت مرکزی ناگزیر به قشون‌کشی گردید که در این میان درگیری‌های خونین بین قوای اعزامی و ایلات لر پیش آمد و تعدادی جان خود را از دست دادند (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۹۱: ۱۲۰). در عصر محمدرضا شاه، صرف نظر از یک دوره ۱۲ ساله ضعف قدرت حکومت مرکزی بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شرایط به همان وضعیت سابق در عصر رضا شاه برگشت و دوباره سیاست‌های رضا شاه با سرعت بیشتری پیگیری شد. اصلاحات انجام‌گرفته در این عصر سبب تغییر ساختار اجتماعی و سیاسی و به دنبال آن پیشرفت اقتصادی و تا حدودی توسعه آموزش و افزایش شهرنشینی شد. اجرای اصلاحات ارضی در اوایل دهه ۱۳۴۰ ضربه نهایی را بر پیکر ساختار سیاسی ایلات و عشایر لر در ایران وارد کرد. قدرت خوانین در اثر این تحولات به میزان چشمگیری کاهش یافت (آذریپوند: ۱۳۸۴، ۲۶۵). ساختارهای اجتماعی سیاسی سنتی در اثر این تحولات از بین رفت، لیکن ساختارهای جدیدی جایگزین آن نشد، به طوری که مناسبات اجتماعی و اقتصادی خاصی نیز به دنبال آن شکل نگرفت، فرآیندی که تا امروز ادامه دارد. هدف این مقاله بررسی

این فرآیند تاریخی است. پس از معرفی کوتاه خصوصیات سرزمینی منطقه کهگیلویه و بویراحمد، ساختار اجتماعی و سیاسی این منطقه واکاوی، و سپس تغییر این ساختار در عصر سلسله پهلوی تحت تأثیر تدابیر پنج‌گانه این خاندان – اسکان عشایر (تخته قاپو)، تصویب قانون نظام وظیفه عمومی، خلع سلاح ایلات، اعمال سیاست پوشش متحدالشکل، اصلاحات ارضی – بررسی می‌شود.

مبانی نظری

ساخت و ساختار در معنای اصطلاحی نیز در رشته‌های مختلف در حوزه علوم انسانی کاربرد زیادی دارد که با توجه به معانی مطروحه، آثار متعددی بر هر یک از آنها مترتب است. از جمله اینکه در علوم اجتماعی، جامعه‌شناسان کلاسیک ایده ساخت اجتماعی را در این چهارچوب نظری مطرح کرده‌اند (لوپز و اسکات، ۱۳۸۵: ۲۳-۲۰).

از این رو ساختار همواره همراه با واژگانی مانند الگو، نظام، مجموعه، نهاد و سازمان به کار می‌رود که وجه مشترک همه این واژگان، برخورداری از نظم، عقلانیت، قانون، هدفمندی و کارکرد است (فکوهی، ۱۳۸۱).

رادکلیف براون^۱ ساخت را در شبکه روابط اجتماعی خلاصه کرده است، البته با این توضیح که منظور او از ساخت جامعه، شبکه ارتباطات اجتماعی موجود است که وحدت آنها در شبکه مستمری خلاصه می‌شود که پایگاه‌ها و نقش‌ها محور اصلی آن را تشکیل می‌دهند. ماکس وبر^۲ نیز در تعریف ساخت اجتماعی، آن را طرح منطقی روابط انتزاعی که شالوده یک واقعیت را تشکیل می‌دهند، تعریف کرده است (مندراس و گورویچ، ۱۳۸۴: ۱۹۵).

از نظر لوی اشتراوس^۳، از بنیان‌گذاران معتبر ساختارگرایی، منظور از ساختار، ترکیب خاص همبستگی اجزای یک مجموعه با هدف معین است؛ برای مثال بدن انسان که اجزای آن با هم همکاری می‌کنند، یک ساختار است (توسلی، ۱۳۸۴: ۱۴۰).

در جامعه‌شناسی سیاسی نیز به منزله یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی، ساختار به معنای نحوه چینش قدرت و کیفیت اعمال قدرت حکومتی بر جامعه به کار می‌رود. از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، معیارهای جامعه‌شناختی تقسیم‌بندی رژیم‌های سیاسی به رابطه میان دولت و جامعه نظر دارد که از این لحاظ دو معیار قابل تشخیص است: یکی نحوه اعمال قدرت

^۱. Alfred Reginald Radcliffe-Brown

^۲. Maximilian Karl Emil Weber

^۳. Claude Lévi-Strauss

حکومتی که ساخت (ساختار) قدرت سیاسی را تشکیل می‌دهد و دیگری میزان اعمال قدرت حکومتی یا تلاش برای ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی (بشپریه، ۱۳۸۶: ۲۹۸).

بنابراین در علم سیاست، واژه ساختار اغلب با مفهومی جامعه‌شناختی به کار رفته است که در نتیجه مقصود از آن، ترکیب عناصر نفوذ، پیوندها یا تعارض‌های موجود بین قدرت‌های عمومی و قدرت اقتصادی یا اجتماعی و نیز صلاحیت‌های واقعی عمل سیاسی است (دوورژه، ۱۳۷۰: ۴۲۴-۵۹۰).

در میان نظریه‌پردازان قرن بیستم امیل دورکیم^۱، رادکلیف براون، و تالکوت پارسونز^۲ بر اهمیت اجماع و وفاق تأکید کرده‌اند. از طرف دیگر، دیدگاه تضادی به جامعه در آثار رالف دارندورف^۳ ارائه شده است. همه نظریه‌پردازان اجتماعی اذعان داشته‌اند که تغییر در ساختار اجتماعی در طول زمان رخ می‌دهد. ولی ماهیت این تغییر محل بحث و جدل بوده است. بعضی از نظریه‌پردازان تغییر ساختار اجتماعی را تغییری چرخه‌ای تلقی کرده‌اند و بقیه گفته‌اند که تغییر اجتماعی در مسیری خطی رخ می‌دهد. این نظریه‌پردازان از نظریه‌های تکاملی حمایت کرده‌اند. ابن خلدون نخستین نظریه‌پرداز تغییرات چرخه‌ای بود. او بر مبنای مشاهده‌های تجربی‌اش از جوامع عرب آفریقای شمالی در قرون وسطا، وجود دو نوع جامعه را فرض می‌گیرد. جامعه شسانی بیابان‌گرد که انسجام اجتماعی نیرومندی دارد و جامعه شهری با سطح نسبتاً نازل همبستگی اجتماعی. او چرخه‌ای را ترسیم می‌کند که در آن جامعه شسانی بر جامعه شهری پیروز می‌شود و با فتح این جامعه دولت تازه‌ای برپا می‌کند. اما زوال تدریجی انسجام اجتماعی در جامعه شهری کم‌کم به از هم پاشیدن این دولت و فتح آن به دست جامعه شسانی دیگری می‌انجامد. مارکس^۴ معتقد بود که تغییر ساختار اجتماعی جهت واحدی دارد و نیروی محرکه آن تغییر شیوه تولید اقتصادی است. اسپنسر^۵ نیز علاقه زیادی به مراحل تکامل انسان، خصوصاً با توجه به خانواده و دولت و دین داشت. در ۱۹۱۱ فرانتس بوئاس^۶ به انتقاد از تلاش‌هایی پرداخت که می‌خواستند توصیف‌های بیش از حد دقیق از تکامل ساختار اجتماعی ارائه کنند. شاید به سبب قدرت نفوذ او بود که در طول نیمه اول قرن بیستم علاقه علمی به چگونگی تحول و تکامل ساختار اجتماعی کم‌کم از بین رفت. این علاقه بعد از جنگ جهانی

^۱. David Émile Durkheim

^۲. Talcott Parsons

^۳. Ralf Gustav Dahrendorf

^۴. Karl Heinrich Marx

^۵. Herbert Spencer

^۶. Franz Uri Boas

دوم دوباره احیا شد، خصوصاً در پی انتشار کتاب والتر گلدشمیت^۱ که پنج مرحله از تحولات جامعه را بر اساس سطوح فناوری به تفصیل توضیح می‌داد. پارسونز نیز در یکی از آخرین آثارش به بررسی تکامل ساختار اجتماعی بر اساس فرایند تمایزیابی ساختار و کارکرد پرداخت، به شیوه‌ای که یادآور اسپنسر بود (آوتویت و باتامور، ۱۳۹۲).

در نظام‌های مدرن، ساختار سیاسی بیش از هر چیز در قانون اساسی تجلی یافته است. در واقع ساختار سیاسی دو وظیفه عمده دارد. یکی حفظ نظم و امنیت در جامعه از طریق اعمال قدرت مشروع و مورد قبول مردم، و دیگری تأمین نیازهای مادی و معنوی مردم. لذا ساختار سیاسی علاوه بر آنکه نحوه توزیع و اعمال قدرت را مشخص می‌کند، برای تأمین نیازهای مادی و معنوی، توانایی ترسیم چارچوب ساختارهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی را نیز دارد. زیرا ساختار سیاسی از اختیار تصویب قانون و اجرای آن در همه امور جامعه برخوردار است. بنابراین نوع ساختار سیاسی بر ساختار فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی تأثیر می‌گذارد.

پیشینه پژوهش

الهیاری و همکاران (۱۳۹۱) در پژوهشی به بررسی تحلیلی جامعه‌شناسی تاریخی ساختار قدرت در ایل بختیاری از عصر قاجار تا انقلاب اسلامی پرداخته‌اند. ساختار اجتماعی سیاسی بختیاری‌ها از الگوی خاصی پیروی کرده است و در طول تاریخ دچار تغییر شده است. قدرت در بختیاری بر خلاف جوامع عشایری دیگر از سطوح و لایه‌های مختلفی تشکیل شده بود. اگرچه در گذشته خوانین در رأس ساختار سیاسی و کلانتران و کدخدایان و ریش‌سفیدان به ترتیب بعد از آنها قرار داشتند، اما با قدرت گرفتن دولت مرکزی و گسترش پاسگاه‌های نظامی به تدریج از قدرت خوانین کاسته و ساختار سیاسی بختیاری‌ها دچار تغییر شد، به طوری که امروز خوانین در ساختار قدرت بختیاری‌ها جایگاهی ندارند.

سیاهپور (۱۳۹۵) در مقاله‌ای به بررسی جایگاه اجتماعی - سیاسی کدخدا در نظام ایلی پرداخته است. کدخدایان از نظر سلسله مراتب اجتماعی - در ساختار و نظام اجتماعی ایل - دومین دسته از سران و حاکمان محلی پس از خوانین محسوب می‌شدند. با وجود این تقسیم‌بندی سنتی، برخی کدخدایان در ایل بویراحمد، قدرتی بالاتر از بعضی خوانین منطقه داشتند و در برکشیدن و پایین آوردن خوانین، نقش اصلی را بازی می‌کردند. یورش به مقر حکومت نظامی در شهرک تل‌خسرو و اخراج دولتیان و همچنین برکشیدن یک خان‌زاده نوجوان و انتخاب او به «خانی»، از جمله اقدامات اولیه کدخدایان بویراحمد در پی سقوط رضا

^۱. Walter Rochs Goldschmidt

شاه بود. با این حال، کدخدایان مشهور طوایف، نقش برجسته اجتماعی - سیاسی خود را در حضور خوانین مقتدر، بی‌واهمه نشان دادند و در تثبیت قدرت خود و طایفه خویش، آشکارا عمل کردند.

پوردیان (۱۳۸۷) به بررسی تحولات سیاسی ایل بویراحمد در دوره پهلوی در دوره قدرت - گیری حکومت پهلوی پرداخته است. در این دوران اقدامات زیادی در جهت سرکوب ایلات به‌ویژه ایل بویراحمد انجام گرفت. سیاست‌ها و اقدامات دولت پهلوی در جامعه کوچ نشین ایرانی به‌ویژه ایل بویراحمد موجب تحولات مهمی از جمله سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی شده است. در اجرای سیاست‌ها و اقدامات دولت پهلوی در قبال ایل بویراحمد تغییراتی در ساختار سیاسی این ایل صورت گرفته است.

رستگاران (۱۳۹۳) به بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی کهگیلویه از قیام صفی میرزا تا تخته قاپو کردن عشایر پرداخته است. کهگیلویه به دلیل خصوصیات جغرافیایی، منطقه‌ای عشایرنشین به حساب می‌آید. موقعیت کهگیلویه به لحاظ نظامی درخور توجه بود. کوهستان‌های آن باعث می‌شد که تعدادی از نیروهای سیاسی - اجتماعی با گریز از تهران به این منطقه بیایند و کهگیلویه را مقر خود قرار دهند و در این منطقه علیه دولت مرکزی به شورش بپردازند. از ویژگی‌های مهم و مثبت دوره قاجاریه، مورد توجه قرار گرفتن رویدادهای منطقه کهگیلویه بود که نشان‌دهنده موقعیت و جایگاه و شناسنامه ایلات این نواحی می‌باشد. اوج کشمکش و تضاد ایلات کهگیلویه درگیری‌های وسیع عشایر این منطقه در دوره پهلوی بر ضد سیاست‌های عشایری رضا شاه بود.

روش پژوهش

در این پژوهش به طور هم‌زمان از دو روش تاریخی و جامعه‌شناسی تاریخی استفاده شده است. پژوهش تاریخی یعنی بررسی عناصر اصلی تاریخ، و تاریخ نیز مترادف است با کلمه گذشته. بنابراین، به طور مفهومی، تاریخ یعنی وقایع زمان‌های گذشته (همیلتون^۱، ۱۹۸۴: ۸۵). تاریخ از دیدگاه علوم اجتماعی شرحی از وقایع گذشته و روشی برای کشف پژوهش تاریخی مطالعه رویدادهای گذشته است (مارشال و راسمن، ۱۳۸۷: ۱۲۵). پژوهش تاریخی مطالعه نظام‌مند و دقیق گذشته است و محقق تاریخی با مهارت تمام بر روی نکاتی درباره یک واقعه یا یک شخص کار می‌کند (اسمیت^۲، ۱۹۹۹: ۳۱۷).

^۱. Gary G. Hamilton

^۲. Anthony D. Smith

پژوهش تاریخی کاربرد روش علمی در مسائل تاریخی است. این پژوهش در حقیقت جست‌وجوی منظمی است در اسناد و مدارک و منابع دیگری که در زمینه مرتبط با سؤال محقق تاریخی درباره گذشته، حاوی حقایقی هستند. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی از مهم‌ترین مراکزی است که اسناد مهم در آنها یافت می‌شود. اسنادی از قبیل اسناد اصلاحات ارضی، اسناد اقدامات پهلوی در قبال اسکان عشایر بویراحمد، و اسناد فعالیت‌های خوانین و سران عشایر بویراحمد.

روش جامعه‌شناسی تاریخی نیز در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است. در این روش سعی می‌شود گزاره‌های نظری عام در خصوص واقعه تاریخی تولید شود. جامعه‌شناسی تاریخی می‌تواند به اشکال تفسیری و یا تحلیلی باشد. در جامعه‌شناسی تاریخی، بر درک و فهم معنادار تاریخی تأکید می‌شود. در جامعه‌شناسی تحلیلی چرایی‌ها مورد نظر هستند.

در پژوهش قاسمی و همکاران، سعی شده است پس از طرح پرسش‌هایی درباره وضعیت ایلات و مناسبات اجتماعی اقتصادی آنها، پاسخ‌های تفسیری و علی مناسب، جست‌وجو شود (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۶). برای انجام این پژوهش از ابتدا به اساس اسناد و گزارش‌های تاریخی به جای مانده از گذشته در زمینه ساختار سیاسی اجتماعی قوم لر مراجعه شد و به مطالعه آنها پرداختیم. کتاب، مقاله، پایان‌نامه‌ها، و اطلاعات علمی و اسناد بازمانده از مهم‌ترین منابع پژوهش بودند. با مطالعه دقیق و تسلط بر موضوع به تفسیر و تحلیل این‌که «چه چیز رخ داده است» پرداخته شد و چرایی روند تغییر در ساختار اجتماعی - سیاسی قوم لر مورد تفسیر و تحلیل قرار گرفت.

سرزمین کهگیلویه و بویراحمد

سرزمینی که امروزه تحت عنوان استان کهگیلویه و بویراحمد شناخته می‌شود، در زمان ساسانیان قبادخره (خوره) نام داشت و یکی از پنج کوره فارس به شمار می‌رفته است. مرکز این ایالت شهر ارگان بود که در زمان قباد ساسانی «وه آمد کواد» نام داشته است. پس از تسلط اعراب این شهر ارجان نام گرفت و سپس نام آن بر تمام ایالت اطلاق شد. بدین سان کوره قباد خره به کوره ارگان یا ارجان تغییر نام یافت. ایالت ارجان از قرن هشتم به بعد یعنی در زمان صفویه تغییر نام داد و به کهگیلویه معروف شد. امان اللهی بهاروند می‌نویسد: «این استان (کهگیلویه و بویراحمد) که نام آن مأخوذ از نام دو قبیله گیلویه و بویراحمد (بیراحمد) است از آغاز ورود آریاییان تا کنون یکی از مناطق لرنشین بوده و هم اکنون نیز قبایل این منطقه

همگی از قوم لر هستند. لرهای این دیار از قبایلی چون بویراحمد، چرام، دشمن زیاری، طیبی بهمئی و به اوی (به ابویی) تشکیل شده است» (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۹۱: ۲۰۳). در طول دوران فرمانروایی رضا شاه، کهگیلویه همانند گذشته به عنوان شهرستانی تابع استان فارس محسوب می‌شد که مرکز آن تل خسروی واقع در ناحیه بویراحمد بود. این وضع تا سال ۱۳۲۲ ادامه داشت. در این سال کهگیلویه از فارس مجزا و ضمیمه استان خوزستان شد. در سال ۱۳۴۳ شهرستان کهگیلویه از استان خوزستان جدا شد و به صورت فرمانداری کل مستقل تحت عنوان «فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد» درآمد و مرکز آن به یاسوج (یاسیج) منتقل گردید (امام شوشتری، ۱۳۳۱). بالأخره در سال ۱۳۵۶ کهگیلویه و بویراحمد استان شد و این وضع تا کنون ادامه دارد.

ساختار اجتماعی ایلات کهگیلویه و بویراحمد

ایل بویراحمد، یکی از بزرگ‌ترین اتحادیه‌های ایلی از نظر ساختار سیاسی و سازمان اجتماعی است که همچون دیگر ایلات ایران با ویژگی‌هایی همچون حاکمیت خوانین، زندگی کوچ‌نشینی وابسته به چراگاه و مراتع، اقتصاد معیشتی و دام‌پروری، وحدت قبیله‌ای و نظام خویشاوندی پدرتباری شناخته می‌شود (افشار نادری، ۱۳۴۷). ایل بزرگ بویراحمد، از شمار بسیاری تیره و طایفه و اولاد تشکیل شده است که در گستره جغرافیایی سیاسی بویراحمد سردسیر (سفلا و علیا) و بویر احمد گرمسیری پراکنده بودند. در بویراحمد سردسیر سفلی، ۵ تیره سادات، کی گیوی یا قائد گیوی، آقایی، تامرادی، و دشت موری و نیز طایفه وابسته دیگر، از جمله طایفه بزرگ سی سختی زندگی می‌کردند (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۹۱: ۲۰۹-۲۰۷). در منطقه بویراحمد گرمسیری تیره‌ها و طایفه‌های «آرویی»، «گشتاسب»، «طاس احمدی»، «جلیل»، «طالیشاهی»، سادات و عرب‌ها می‌زیستند (غفاری، ۱۳۷۴: ۹۰-۴۵).

در رده‌بندی ایل بویراحمد، از بزرگ‌ترین تا کوچک‌ترین رده، ۵ رده ایل، تیره، طایفه، اولاد یا تش، حونه (خانه، خانواده گسترده) شناخته شده بود. خود بویراحمدی‌ها اصطلاح تیره را به کار نمی‌برند و اصطلاح‌های ایل و طایفه را نیز کمتر به کار می‌برند. اعضای هر یک از رده‌های پایین ایل، مانند اولاد یا تش و حونه با یکدیگر قرابت نسبی حقیقی دارند و خط تباری آنها از سوی پدر به یک نیای مشترک مشخص می‌رسد. هر یک از اولاد و حونه‌ها به نام بنیان‌گذار آن نامیده می‌شوند و اعضای هر کدام، برادرها و عموزادگان یکدیگر به شمار می‌روند و همدیگر را ککا (برادر) و ویه (دایه: خواهر) می‌نامند. حونه در سازمان ایل بویراحمد کوچک‌ترین واحد متشکل از یک خانواده گسترده است که معمولاً چند خانوار را در بر می‌گیرد (غفاری، ۱۳۷۴: ۴۸-۷۰).

در ساختار رده‌بندی ایل رده‌ای دیگر به نام آوادی (آبادی) یا مال وجود دارد که تنها رده اجتماعی اقتصادی عینی و مشهود در ایل به شمار می‌رود. هر آبادی یا مال از چند یا چندین «به هون» (چادر) یا خانوار گله‌دار برآمده از یک گروه نسبی و سببی (اولاد) به هنگام کوچ‌های فصلی تشکیل می‌شود و هر سال شمار چادرها و اعضای آن ممکن است تغییر کند. هر مال برای چرای گله مشترک خود در منزل‌گاه‌های معینی در مسیر کوچ اردو می‌زند (بلوکباشی، ۱۳۴۴، ۷۴). در گذشته دو نوع مال، یکی «مال خان» و دیگری «مال ایلپاتی» در جامعه بویراحمد وجود داشت. مال خان واحدی بزرگ و دربرگیرنده خانوار خان و بستگان نسبی و سببی و برخی از ریش‌سفیدان، میرزاها، تفنگچیان و خدمه او بود. این مال نقش ستاد سیاسی - اداری عشایر کوچنده و یکجانشین و مسئولیت توزیع و واگذاری مراتع به مال‌های ایلپاتی را داشت. مال ایلپاتی به مال‌های عشایر کوچنده و یکجانشین اطلاق می‌شد و هر یک ۴ تا ۱۵ سپاه‌چادر را در بر می‌گرفت. در رأس مال خان و در رأس هر مال ایلپاتی، یک ریش‌سفید از برگزیدگان خانواده‌های مال قرار داشت (غفاری، ۱۳۷۴: ۱۲۲-۱۲۰). در جامعه‌های ایلی ایران قشرهایی وجود داشت که در وضع اجتماعی متفاوت با یکدیگر و در سلسله‌مراتب ایلی برابر با هم یا فراتر و فروتر از هم قرار می‌گرفتند و هر قشر اجتماعی خاص تعیین‌کننده پایگاه و منزلت اجتماعی آنان بود (بلوکباشی، ۱۳۴۴، ۷۷).

به طور کلی ۷ قشر خرد و کلان در جامعه ایلی بویراحمد وجود داشت.

- ۱- خان‌ها: از تیره اردشیری و قشر بالای جامعه
- ۲- ریش‌سفیدان (اعم از کدخدا و ریش‌سفید) سرپرست تیره‌ها و طایفه‌ها و اولاد
- ۳- میرزاها: مشاوران و مباشران و مأمورین اجرایی خان‌ها
- ۴- عالم (روحانیون): از گروه آگاهان به احکام دینی که داور در امور قضایی و اجرای امور عقد نکاح و مسائل دینی دیگر و همچنین در برخی امور سیاسی و اقتصادی نیز مشیر و مشاور خان‌ها بودند. اینان در خطاب با افزودن «آ» (مخفف آقا) بر سرنامشان، از افراد دیگر تیره‌ها و طایفه‌ها تمایز می‌یافتند.

۵- نوکرها

۶- رعیت‌ها

- ۷- قشر جنبی: شامل گروه خطیران (سلمانی‌ها)، مهتران (نوازندگان)، آهنگران و پیلهوران غیربومی می‌شدند (صفی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۵۲۵).

حرکت از کوچندگی به یکجانشینی ایل بویراحمد از اوایل سده ۱۴ شمسی آغاز شد و بجز زمانی کوتاه در دوره سلسله پهلوی که اسکان عشایر جنبه اجباری و کم‌وبیش شکل سیاسی یافته

بود، در دوره‌های پس از آن برآمده از نیازهای اقتصادی و اجتماعی جامعه ایلی [بوده] و حالتی خودخواسته و طبیعی و منطبق با مقتضیات زمان داشته است (بلوکباشی، ۱۳۴۴: ۳۶-۳۵).

ساختار سیاسی ایل کهگیلویه و بویراحمد

غالب ایلات ایران از نظر ساختاری، شش رده‌ای یا پنج رده‌ای می‌باشند. زیربنای این ساختار بر نظام کوچ استوار است و در هر رده‌ای، سرپرستی بر این نظام فرماندهی دارد. ریشه‌های قدرت از این شیوه فرماندهی شکل گرفته و چرخ حاکمیت در رأس، رده‌ها را به گردش درمی‌آورد؛ زیرا هر رده‌ای تابع رده بالاتر از خود بوده و هر دو از یکدیگر متأثرند. پس به موازات ساختار اجتماعی در هر ایلی، بایستی ساختار قدرت نیز متبلور باشد و این دو ساختار بر هم منطبق باشند (صفی‌نژاد، ۱۳۸۳: ۳۷).

از نظر ساختاری ایل بویراحمد جزو ایلات پنج رده‌ای می‌باشد. ساختار اجتماعی و ساختار قدرت (سیاسی) ایل بویراحمد در سال ۱۳۴۲، این‌گونه بوده که ایل با خان، تیره با کلانتر، طایفه با کدخدای، اولاد با ریش‌سفید، مال با سرمال، و خانوار با سرپرست خانوار اداره می‌شد. افراد برگزیده، سیاستمدار، بزرگ‌شده در محل با همان فرهنگ، آگاه به فرهنگ و تاریخ ایلی خود، آشنا با سکنه و سرشناس، مورد تأیید ساکنین ایل، به طوری که سکنه به اخلاق و روحیه آنها واقف بودند، در رأس قدرت رده‌های مختلف قرار می‌گرفتند، که آنها یا فرماندهان انتصابی بودند یا فرماندهان انتخابی. فرماندهان انتصابی، قدرتمندترین و سیاستمدارترین فرد انتصابی در رده بودند که سرپرستی سه رده ایل و طایفه و تیره را داشتند. اما سرپرستان رده‌های تش و اولاد، انتخابی بودند و به نام «ریش‌سفید» شهرت داشتند. شاهسون‌ها و ترکمن‌ها اینان را «آق سنقل» (ریش‌سفید) می‌گفتند. فرماندهان انتخابی و رده فرماندهی آنها تماماً جزو فرمان‌بران ایلی بودند، افراد مذكر فرمان‌بران با پیشوند «کا» در جلوی اسم کوچکشان شناخته می‌شدند (جاودان، ۱۳۹۷).

در رأس شبکه قدرت در هر ایل، ایلخان قرار داشت. ایلخان با موافقت حکومت مرکزی بر چند ایل کوچک فرماندهی می‌کرد. سرپرست ایل‌های کوچک را خان می‌نامیدند. این موافقت حکومت مرکزی بیشتر به خاطر جمع آوری مالیات بود که تسهیلاتی برای مأمورین مرکز فراهم شده باشد. ایلخان، بزرگ‌ترین قدرت و تصمیم‌گیرنده اجرای هر نوع سیاستی در منطقه بود و کلانتران و کدخدایان بازوهای اجرایی سیاست ایلخانان بودند و اجرای این سیاست در شورای کلانتران تصمیم‌گیری می‌شد (جمشیدی، ۱۳۸۱).

منطقه تحت قلمرو عشایر ناحیه بویراحمد در مقطع زمانی ۱۳۴۱-۱۳۰۰ (عصر اعمال سیاست‌های عشایری خاندان پهلوی) گروه‌ها و اقشاری با حقوق اقتصادی اجتماعی متفاوت و

متمایز و بعضاً مختلفی را در خود جای می‌داد که بخش قابل توجهی از آنها بومی و تعداد معدودی نیز غیر بومی بودند. اقشار بومی، خوانین، ریش‌سفیدان (تیره‌ها، طوایف، اولادها و تش‌ها)، میرزاها، مباشر ایل و ممیزین منال (بهره مالکانه)، «عالم»ها (متصدی موقوفه و قضاوت شرعی و مبلغین و مجریان مسائل فقهی)، نوکران و «رعیت - دامدار»ها بود و اقشار غیر بومی، خطیر (سلمانی‌ها)، مهتر (نوازنده‌ها)، غربت (آهنگر)ها، ککاسه (کاکا سیاه) و پیلهورها بودند (غفاری، ۱۳۷۴: ۱۴۷-۱۴۶).

توزیع قدرت سیاسی و اداری با تقسیمات و رده‌بندی درون سازمان ایل متناسب بود. در رأس ایل، ایلخان با اختیارات نامحدود و در رأس طایفه‌ها و تیره‌ها کلانتران و کدخداها (کی‌ها) قرار داشتند. مقام بقیه بزرگان و رؤسای گروه‌های کوچک‌تر مانند تش، بنکو، اولاد و مال یا همان ریش‌سفیدان معمولاً عرفی بود. قشرها و گروه‌های اجتماعی دیگری پس از ریش‌سفیدان قرار داشتند و هرکدام به تناسب موقعیت خود می‌توانستند تأثیرگذار باشند اما این تأثیرگذاری در هرم قدرت نبود. طبقات پایین جامعه شامل سلمانی‌ها (خطیر)، نوازندگان (مهتر)، ابزارسازان و غربت‌ها بودند (روشنفکر، ۱۳۹۷: ۶۵).

هر ایل دارای سلسله‌مراتب قدرت و فرمانروایی سیاسی بود که به صورت هرم در رأس آن خان و پس از او کدخدا، ریش‌سفیدان و در پایین هرم، مردم معمولی قرار داشتند (گلستانه، ۱۳۶۶). خان‌ها و کدخدایان و وابستگان آنها در عصر پهلوی به تدریج از نو همه‌کاره ایل و طایفه و مردم خود شدند و دستورهای آنها بدون کم و زیاد توسط زبردستان و عامه مردم لازم‌الاجرا بود. جالب‌تر اینکه در مقطع کنونی و در جمهوری اسلامی نیز خان‌زاده‌ها و فرزندان کدخدایان به نوعی همه‌کاره دهستان و بخش و شهرستان و استان خود و فراتر در سطح ملی هستند، به طوری که به پشتوانه سرمایه‌ای که از دوران سلسله پهلوی برای خود و فرزندان خود اندوخته‌اند توانسته‌اند در مقامات حیاتی و کلیدی نیز حضور داشته و از احترام و منزلت بالایی برخوردار شوند. در نتیجه در مقطع کنونی نیز قدرت بالایی دارند (باور، ۱۳۲۴؛ پوردیان، ۱۳۸۷).

تغییر ساختار اجتماعی سیاسی ایل کهگیلویه و بویراحمد در عصر سلسله پهلوی

حکومت‌ها و سلسله‌های حاکم بر ایران در طول تاریخ عرصه رقابت و تاخت‌وتاز ایلی بوده است. قبایل ایران که عموماً در کوهستان زندگی می‌کنند از یک نوع حفاظت طبیعی برخوردار بودند که موقعیت لشکرکشی را برای لشکریان دولتی دشوار می‌ساخت و به این دلیل عشایر همیشه از یک نوع استقلال داخلی برخوردار بودند (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۶). رضا شاه در اسفند ۱۲۹۹ ه.ش. با عنوان جدید سردار سپه وارد کابینه شد و در اردیبهشت ۱۳۰۰ ه.ش. با کنار

زدن مسعود خان کیهان وزارت جنگ را در اختیار گرفت. در اوایل سال ۱۳۰۳ ه.ش. رضا خان آن قدر قدرتمند شد که موفق شد لقب فرماندهی قوا را از مجلس گرفت. سرانجام رضا خان در اردیبهشت ۱۳۰۵ ه.ش. با پوشیدن لباس نظامی مزین به جواهرات سلطنتی به عنوان شاهنشاه ایران تاج‌گذاری کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۵۰-۱۴۸).

ظهور دودمان پهلوی و شخص رضا شاه برای عشایر چندان خوش‌یمن نبود. مصائب بسیاری در جریان اعمال سیاست عشایری رضا شاه بر این بخش از جامعه گذشت. سیاست اسکان عشایر دامداری را به طور کامل محدود نکرد، بلکه به تعداد محدودی از افراد اجازه داده شد تا گله‌ها و رمه‌های خود را به چراگاه‌ها ببرند که تا حدی کافی و در دسترس بود. این قبیل سیاست‌ها تأثیرهای متفاوتی بر مردم ایلات می‌گذاشت اما باید گفت تأثیر در مجموع مخرب و خانمان‌برانداز بود. طبیعتاً مقاومت‌هایی وجود داشت. اما مبارزه با منابع روزافزون نظامی و اقتصادی و اداری نظام سلسله پهلوی روزبه‌روز دشوارتر می‌شد و یا در شرایط نابرابرانه‌تری صورت می‌گرفت. با این وضع از جمعیت و تولید عشایر در حد چشمگیری کاسته شد. آمار و ارقام در مورد تلفات نفوس ایلی، تکان‌دهنده است. از ۲۴۷۰۰۰۰ جمعیت شبانکاره در سال ۱۲۷۹ ه.ش تنها ۱ میلیون نفر در سال ۱۳۱۱ ه.ش باقی مانده بود. البته بخشی از این کاهش ناشی از اسکان عشایر بود. «این شکل تلفات انسانی به طور جدی اقتصاد شبانکاره را تضعیف کرد و از عرضه فرآورده‌های دامی در سطح کشور کاست» (فوران، ۱۳۷۷: ۳۵۰). تولید گوشت و پوست چرم و فرآورده‌های شیر دچار کاهش شد. اسکان اجباری به آن معنا بود که فرد ایلی نمی‌تواند مانند سابق به همان تعداد دام داشته باشد. زمین نامرغوبی که به ایلاتی‌ها داده می‌شد، و به حال خود رها شدن آنها، بی‌هیچ پشتوانه مالی، بر روی هم موجب شد گذر از زندگی شبانکارگی به یکجانشینی بسیار پرمشقت باشد و «دهقانان» قبیله‌ای به حاشیه‌ترین مکان جامعه رانده شوند. خدمت اجباری نظام، مالیات‌های فزاینده، خلع سلاح، و شبیخون خودسرانه از مقام‌های ارتشی به مناطق اسکانی ایلات برایشان عوارض اضافی به بار می‌آورد. توده‌های ایلات اسکان‌یافته به مراتب بیش از دهقانان استثمار می‌شدند. چون علاوه بر دولت، خان‌ها نیز آنان را مورد بهره‌کشی قرار می‌دادند. خان‌های قشقایی، بختیاری، بویراحمدی، و ممسنی به خاطر مقاومت در برابر اقتدار دولتی بهای سنگینی پرداختند. بیشترشان تبعید شدند. در خانه‌هایشان در تهران تحت نظر قرار گرفتند. اموالشان مصادره شده به زندان افتادند و یا سرانجام کشته شدند. سایر خان‌ها گردن‌کشی را کنار نهادند و با دولت دمسازی نشان دادند. دولت هم رفتار آشتی‌جویانه‌ای با آنها در پیش گرفت و یا آنها را به جمع هیئت حاکم افزود (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۲۵۱).

اسکان عشایر (تخته قاپو)

رضا شاه سیاست اسکان عشایر را در دوره رئیس‌الوزراء بودن خود در لرستان به اجرا درآورد. عشایر کهگیلویه که در این دوره دارای نیروی عشایری قوی و سلاح بودند، در سایه کوهستان‌های این منطقه در سال‌های ۱۳۰۷ ه. ش. و ۱۳۰۹ ه. ش. علیه سیاست‌های رضا شاه دست به قیام‌های خونینی زدند. اعمال قانون و برقراری امنیت در سرتاسر کشور توجیه اصلی رضا شاه برای اعمال سیاست‌های عشیره‌ای او بود. در سال‌های نخست حکومت سلسله پهلوی، رضا شاه به دلیل اقداماتش در حوزه‌های مختلف، بخصوص در برقراری نظم و امنیت، نوعی مشروعیت برای خود ایجاد کرده بود و این مشروعیت باعث می‌شد برنامه‌ها و سیاست‌های اولیه حکومت او برخوردار از نوعی مقبولیت باشد که دیگران را مجاب به همکاری و همراهی با وی می‌کرد. از گروه‌های اصلی و تأثیرگذار جامعه آن روز، ایلات و عشایر بودند که علاوه بر برنامه‌های عمومی، برنامه و سیاست‌های خاصی در مورد آنان اتخاذ و عملیاتی گردید (روشنفکر، ۱۳۹۷: ۱۴۱-۱۴۲).

رضا خان با اقتباس از فرهنگ غرب و تحت تأثیر آتاتورک سعی داشت وفاداری ایلات و عشایر به حکومت مرکزی را جایگزین وفاداری آنها به خان‌ها و کلانترها کند. این سعی با شیوه نامناسب ایجاد اختناق و فشار گسترده همراه شد. به همین بهانه به سرکوب خونین عشایر در دهه اول و دوم قرن چهارده شمسی پرداخت. این مداخله بیرونی سرآغازی برای فروپاشی و استحاله سازمان اجتماع روستایی و عشایری ایران بود. دولت، جامعه عشایری و نظام ایلی را یکی از موانع شکل‌گیری جامعه و دولت مدرن در ایران دانسته است (اکبری، ۱۳۷۰؛ فشاهی، ۱۳۸۶؛ افشار سیستانی، ۱۳۶۷).

سیاست رضا شاه پهلوی در مورد عشایر ضربات جبران‌ناپذیری به نظام ایلیاتی و عشایر زد. یکی از عواملی که باعث تقویت دیدگاه و نظر رضا شاه در سرکوب عشایر شد، دیدگاه افراد روشنفکری بود که طرفدار دولت مدرنیسم به سبک اروپایی بودند و خواهان پایان دادن به زندگی ایلیاتی و خان‌خانی بودند. این طیف روشنفکر معتقد بودند که مدرنیته به شیوه اروپایی باعث تجدد و پیشرفت می‌شود. خیال می‌کردند که زندگی ایلیاتی نشانه عقب‌ماندگی می‌باشد و باید به این شیوه زندگی پایان داد. دلیل دیگری که باعث شد رضا خان سیاست سرکوب عشایر را در پیش بگیرد این بود که وی می‌دانست قدرت نظامی و توانایی عشایر برای ادامه حکومتش تهدید خواهد بود لذا درصدد بود قدرت عشایر را مهار و سرکوب کند. ایلات بویراحمدی توانستند با اتخاذ تدابیر گوناگون در مقابل سیاست سرکوب دولت مرکزی مقاومت کنند. خوانین و سرپرستان ایل بویراحمد در بازه زمانی ۱۳۰۹-۱۳۰۰ همچنان به خودسری‌های خود

ادامه دادند و اقداماتی از قبیل کشتن مأموران دولتی، غارت‌هایی از قبیل غارت‌های بهبهان، فارادنبه، تنگ چویل، قلعه گلاب، بیضاء، فلارد، غارت سی‌سخت توسط بویراحمد علیا، غارت گنجه‌ای توسط سران بویراحمد سفلی، غارت لوداب به عنوان مرکز اصلی بویراحمد سفلی توسط خوانین بویراحمد علیا که منجر به نبرد معروف دره سرد شد، غارت بروجن، جنگ دو رگ مدین با نظامیان، حمله به ستون تدارکات قشون دولتی در گردنه شول و غارت اموال آن، غارت روستای گیون یا بانس در اطراف بیضاء، حمله سرتیپ خان به باشت و غارت آنجا را مرتکب شدند (روشنفکر، ۱۳۹۷: ۱۷۰-۱۶۹). دولت مرکزی در مقابل با سپردن اداره ایلات و عشایر به نظامیان و تخریب هویت بومی و تضعیف کردن رسوم و عادات عشایری با مقاومت ایلات و عشایر بویراحمدی مقابله می‌کرد تا توان رزمی آنها را کاهش دهد. دیگر ایلات ساکن در استان کهگیلویه و بویراحمد به دلیل همکاری با حکومت و اجرای برنامه‌های حکومت پهلوی نظیر خلع سلاح و خدمت نظام وظیفه مورد هجوم و حمله نظامیان و حکومت قرار نگرفتند.

خلع سلاح عمومی

محور دیگر سیاست سلسله پهلوی در مورد عشایر خلع سلاح آنها بود. سیاست و برنامه خلع سلاح از همان ابتدای قدرت‌گیری رضا شاه شروع شد. سیاست خلع سلاح، سیاستی عمومی بود که مردم شهری و روستایی و عشایری را در بر می‌گرفت. اما با توجه به اینکه ایلات و عشایر بیش از دیگر گروه‌های جامعه مسلح [بودند] و قدرت نظامی بیشتری داشتند و نسبت به دولت مرکزی اطاعت‌پذیری لازم را نداشتند، بیشتر هدف این سیاست بودند (روشنفکر، ۱۳۹۷: ۱۷۲). اقدام دولت مرکزی برای خلع سلاح عشایر مسئله ملی و در راستای تحقق اهداف ملی نیز به حساب می‌آمد. شورش و شرارت ایلات و عشایر متکی به اسلحه بود و مسلح بودن عشایر و وارد شدن آنها به جنگ با دولت مرکزی، سبب خونریزی افراد و ائتلاف قوا و بودجه مملکت می‌شد. از سوی دیگر امنیت عمومی جامعه را دچار مخاطره جدی کرده بود. وجود چنین مسائلی باعث شد تا برخی از صاحب‌نظران بر این مطلب تأکید نمایند که سیاست خلع سلاح ایلات و عشایر، مفیدترین اقدام رضا شاه بود (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۹۹).

تفنگ برای عشایر بسیار باارزش بود. مردان ایل تفنگ را از جانشان عزیزتر می‌دانستند. تفنگ جزئی از وجود فرد بویراحمدی بود و به او هویت و اعتبار می‌بخشید و باعث افزایش قدرت و نفوذ فرد در ایل و منطقه می‌شد. خلع سلاح بویراحمدی‌ها بعد از جنگ تنگ تامرادی در سال ۱۳۰۹ ه.ش. آغاز شد. در واقع جنگ تنگ تامرادی ناشی از مقاومت بویراحمدی‌ها در مقابل برنامه خلع سلاح بود. یکی از خواسته‌هایی که پیش از وقوع جنگ، سران بویراحمد به

سرلشکر شیبانی^۱ پیشنهاد کردند، واگذاری امر خلع سلاح به خود آنها بود (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سند شماره ۹۰۲۷-۴۶۹۰۰۴: ۲۷) (روشنفکر، ۱۳۹۷: ۱۷۷-۱۷۳). هدف از خلع سلاح ایلات، کنترل توان رزمی آنها بود. اولین سال‌های حکومت رضا شاه اقدامات موفقیت‌آمیزی در زمینه خلع سلاح و مستقر نمودن قبایل کوچ‌نشین به عمل آمد. هدف اصلی از این کار از میان برداشتن مراکز قدرتی بود که روزی ممکن بود قدرت مرکزی را تهدید کند (کدی، ۱۳۹۰). آذریبوند می‌نویسد که «در زمان محمدرضا شاه هم جریان خلع سلاح ادامه یافت» (آذریبوند، ۱۳۸۴: ۳۲۱-۳۲۰).

قانون نظام وظیفه عمومی

یکی دیگر از سیاست‌های دولت پهلوی خدمت نظام وظیفه عمومی بود. رضا شاه از همان ابتدای قدرت به دنبال ایجاد ارتشی منسجم و یکپارچه و منظم بود. اما جامعه ایلی به دلایل مختلفی از جمله عدم آگاهی از مصالح ملی، ترس از دست دادن فرزندان، و نیاز به فرزندان ذکور جهت همکاری در نگهداری احشام و کار دامداری، با این برنامه و سیاست حکومت پهلوی مخالفت می‌کردند. تحقق ارتش همگانی تنها از طریق همگانی شدن خدمت نظام وظیفه امکان‌پذیر بود. تا قبل از پهلوی اول رکن و اساس نیروی نظامی حکومت متکی به ایلات و عشایر بود که بر اساس قانون به نیچه دنبال می‌شد. مهم‌ترین ایراد این سیستم، وابستگی شدید دولت مرکزی به عشایر بود. ایلات نیز با آشنایی به چنین وضعیتی و اینکه حکومت نیازمند به آنها است تبعیت و اطاعت لازم را نسبت به حکومت مرکزی نداشتند. این نقطه ضعف اساسی حکومت مرکزی، باعث نوعی خودمختاری و استقلال ایلات و عشایر شد و حکومت نیز مجبور به تحمل خودسری آنها بود. همگانی شدن قانون خدمت نظام وظیفه به معنای رهایی حکومت مرکزی از وابستگی به ایلات و عشایر و همچنین از میان بردن امتیازات طبقات حاکم بود. در بطن ایده خدمت نظام وظیفه عمومی گرایشی مساوات‌طلبانه و ناسیونالیستی نیز نهفته بود (سینایی، ۱۳۸۴: ۱۴۱). این قانون علاوه بر اینکه به دولت مرکزی کمک می‌کرد تا از وابستگی نظامی خود به ایلات و عشایر بکاهد، به تدریج کمک می‌کرد تا ارتشی ملی و ناسیونالیستی شکل بگیرد و تحقق چنین ارتشی فراتر از امر نظامی بود. اما ایجاد چنین ارتشی یک پیش‌شرط اساسی دیگر نیز داشت و آن ایجاد تغییر در رابطه میان افراد و دولت بود. نظام وظیفه عمومی موجب می‌شد تا دولت به جای رهبران ایلات و عشایر و مقامات محلی، اتباع خود را بر اساس

^۱. حبیب‌الله شیبانی

ضوابط قانونی و بی توجه به تعلقات مذهبی، قومی، زبانی، و دیگر وابستگی‌های طبقاتی به خدمت نظام فراخواند (سینایی، ۱۳۸۴: ۱۴۲).

لباس متحدالشکل

دولت پهلوی در دی‌ماه ۱۳۰۷ قانون متحدالشکل کردن لباس مردان را در مجلس شورای ملی به تصویب رساند. بدون تردید سیاست دولت پهلوی در جهت اتحاد لباس که ایلات و عشایر را نیز شامل می‌شد، متأثر از فضای داخلی و نیز فضای حاکم بر برخی کشورهای همسایه نظیر ترکیه و افغانستان بود. در سطح ملی و در داخل کشور، سیاست اتحاد لباس اقدامی متجددانه محسوب می‌شد که از پشتیبانی نخبگان و روشنفکران برخوردار بود. این قانون در میان ایلات و عشایر بازتاب‌های گوناگونی داشت. ایل قشقایی در شورش سال ۱۳۰۸ یکی از خواسته‌های خود را عدم اجرای قانون اتحاد لباس مطرح کردند. «بویراحمدی‌های در آستانه جنگ تنگ تامرادی یکی از خواسته‌های خود را معافیت از استعمال کلاه پهلوی و اینکه در پوشیدن لباس محلی ممانعتی برای افراد عشایر نباشد مطرح کردند» (روشنفکر، ۱۳۹۷: ۱۸۷). هر قوم و ایلی پوشش مخصوص به خود را داشته است و این پوشش بخشی از هویت آنهاست، بنابراین با تغییر لباس و پوشش که هویت آنها را هدف قرار داده بود، مخالفت کردند.

اصلاحات ارضی

سیاست‌های تمرکزگرایی حکومت مرکزی در عصر رضا شاه سبب شد موقعیت سیاسی و اجتماعی خوانین در طول سال‌های دهه ۱۳۳۰ رو به ضعف نهاد. نفوذ روزافزون دولت در منطقه بخصوص بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ و مهم‌تر از آن ارتقای سطح آگاهی توده ایل از تحولات سیاسی و اجتماعی کشور و همچنین جدایی روزافزون کدخدایان از خوانین، از جمله دلایل تضعیف موقعیت سیاسی و اجتماعی خوانین بود. همراهی و همکاری خوانین با دولتیان و ظلم و ستم بیشتر به توده مردم از سوی هر دو گروه، نوعی نارضایتی همراه با نفرت از خوانین ایجاد کرده بود. در مجموع هرچه از سال‌های نخست دهه ۱۳۳۰ می‌گذشت و به پایان آن نزدیک می‌شد، موقعیت سیاسی اجتماعی خوانین رو به ضعف می‌رفت به گونه‌ای که در آستانه اصلاحات ارضی دیگر قدرت و توان و موقعیتی برای آنها نمانده بود. مخالفت خوانین با قانون اصلاحات ارضی و سرانجام شورش آنها در مقابل الغای رژیم ارباب رعیتی در آغاز دهه ۱۳۴۰ زمینه شکست نهایی اقتدار خوانین و ختم نظام ایلی را فراهم آورد. با اجرای قانون اصلاحات ارضی و واگذاری زمین به زارعان و کشاورزان و ملی شدن مراتع، توده مردم از بند و زندان نظام

ارباب رعیتی آزاد شدند. سال اجرای قانون اصلاحات ارضی در میان بویراحمدها آن چنان مهم و بااهمیت بود که به سال اصلاحات ارضی موسوم شد. سرکوب شورش خوانین و به دنبال آن واگذاری اراضی به مردم، که در آن کشاورزی می‌کردند، سبب ارتقای موقعیت توده مردم شد، و این مهم‌ترین تحول اجتماعی صورت گرفته در تاریخ اجتماعی عشایر بود. برای نخستین بار توده مردم که همیشه محکوم به اطاعت و فرمان برداری بودند و همواره سایه ارباب را بالای سر خود احساس می‌کردند، صاحب و مالک زمین شدند. مهم‌تر از آن رها شدن از زیر سایه ارباب بود، زیرا وابستگی به زمین او را در بند و مطیع مالک کرده بود، بنابراین بعد اجتماعی آن مهم‌تر از بعد اقتصادی‌اش بود. فروپاشی هرم ایلی تغییر چندانی در میانه هرم ایجاد نکرد. کدخدایان که در مرتبه بعد از خوانین و بالاتر از توده ایل قرار داشتند، در همان موقعیت خود باقی ماندند و حتی در مواردی موقعیت اجتماعی مناسب‌تری را برای خود کسب کردند. اغلب کدخدایان با جدایی تدریجی از خوانین و پیش‌بینی تحولات سیاسی و اجتماعی آینده، خود را به دولتیان نزدیک کردند و در جریان شورش سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ بیشترین همراهی و همکاری را با دولت در پیش گرفتند. بعد از پایان شورش دولت با دادن امتیازات متعدد پاداش مناسبی به همکاری آنها داد. می‌توان گفت موقعیت اجتماعی و سیاسی آنها تضعیف نشد بلکه به وضعیت بهتری هم دست یافتند. بدین ترتیب با اجرای قانون اصلاحات ارضی رأس هرم ایلی (خوانین) از میان رفت و در پایین هرم تغییرات و تحولات عمیقی صورت گرفت. توده ایل در وضعیت موقعیت بهتری نسبت به گذشته قرار گرفتند، هرچند تا پیروزی انقلاب اسلامی چندان وضعیت مناسبی نداشتند، اما خروج از عنوان رعیت و مقایسه وضعیت آنها با قبل از اصلاحات ارضی، حکایت از تغییرات عمیق داشت (روشنفکر، ۱۳۹۷: ۴۳۹-۴۳۷).

بحث و نتیجه‌گیری

دگرگونی‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، و سیاسی ایران در چند دهه اخیر ساختار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی سنتی جامعه‌های ایلی عشیره‌ای، از جمله جامعه ایلی بویراحمد را از هم پاشید. مهم‌ترین عوامل فروپاشی تدریجی ساختارهای ایلی و تضعیف قدرت ایلات و عشایر در ۴۰ سال گذشته عبارت‌اند از: ملی شدن جنگل‌ها و مراتع، تعیین حریم چرا برای گله‌داران ایلیاتی، منسوخ شدن نظام سنتی زمین‌داری و تقسیم اراضی مالکان بزرگ در میان زارعان ایلیاتی، فروپاشیدن مناسبات کهنه خانی ایلیاتی یا به عبارت دیگر ارباب رعیتی و تملک سنتی بر عوامل تولید، نفوذ و مداخله نیروهای نظامی و نهادهای رسمی دولتی در امور اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، سرکوب خان‌ها و براندازی نظام و منصب خانی و کلانتری و

کدخدایی از ساختار سیاسی ایل و جایگزین شدن نظام شورایی و اعتبار یافتن مقام ریش‌سفیدی رده‌های پایین، اسکان اجباری یا خودخواسته عشایر کوچنده و توجه کوچندگان از اقتصاد مبتنی بر دام‌پروری سنتی به اقتصاد مبتنی بر زراعت و رمه‌گردانی و آشنایی کم‌وبیش آنان با کشاورزی مکانیزه و کاربرد برخی ابزار و وسایل و فنون نوین در زراعت و حمل و نقل، گسترش و فراگیر شدن آموزش‌های رسمی، توسعه فرهنگ ارتباطات و رسوخ برخی عناصر فرهنگ شهری و غربی، و ایجاد جاده‌های ارتباطی و اجرای برنامه‌های عمرانی در دهات ایل‌نشین. این دگرگونی‌ها سبب شد تا جامعه بویراحمده در مسیر نظام غیر ایلی و شیوه زندگی تازه، مشابه با نظام و شیوه زندگی روستایی - شهری قرار گیرد (بلوکباشی، ۱۳۸۲: ۹۹-۹۸).

تحول بنیادی در ساختار سیاسی و اجتماعی ایل بویراحمده در عصر محمدرضا شاه پهلوی بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ ه.ش. انجام گرفت، به طوری که در این مقطع زمانی خان که در رأس هرم ایلی بود حذف شد ولی کدخدایان و ریش‌سفیدان که در مرتبه پایین‌تر از خان قرار داشتند، همچنان موقعیت سیاسی و اجتماعی خود را حفظ کردند. کدخدایان و ریش‌سفیدان که در گذشته حلقه ارتباطی میان تیره و طایفه خود با خان بودند، در این زمان حلقه ارتباطی میان تیره و طایفه خود با حکومت و حاکمان محلی شدند. کدخدایان مأمور دریافت بهره مالکانه بودند و خود از بهره مالکانه معاف [بودند] و با نهادهای دولتی همکاری می‌کردند (غفاری، ۱۳۷۴: ۱۸۶).

نابودی مختصر حیات اقتصادی عشایر لر به بهای استقرار شیوه‌های نوین و عرصه‌های جدیدی مانند کشاورزی و یکجانشینی و شهرنشینی، که اساساً لرها هیچ گونه آشنایی اصولی با این گونه شیوه‌ها نداشتند و علاقه‌ای نیز به آن نشان نمی‌دادند، باعث بیکاری، رشد شهرنشینی، روستانشینی کاذب، و واماندگی عشایر از عرصه فعالیت‌های عشایری شد که تا به امروز ادامه دارد. اصلاحات رضا شاه ساختار نیم‌بند اقتصاد سنتی را بر هم زد و بافت‌های اقتصادی کهنه ایلی و عشیره‌ای را از هم گسیخت و تبدیل به اقتصاد وابسته کرد. در عوض در دوره محمدرضا نیز هیچ اقدام اصولی برای پر کردن این شکاف عمیق اقتصادی صورت نگرفت و صرفاً به رشد فرهنگ کاذب شهری و رشد مهاجرت عشایر و روستانشینان به شهر و اقتصاد وابسته منطقه‌ای منجر شد و توجهی نیز به رشد شاخص‌های اقتصاد نوین و تکامل صنایع تولیدی نشد و مردم و عشایر از دو سو ضربه سختی را متحمل شدند که در نهایت تا به امروز ادامه یافته است. امروزه نیز رشد روزافزون میزان بیکاری و نبود سرگرمی و اشتغال برای جوانان باعث شده نیروی انسانی و قوه جوان منطقه در معرض مشکلات خطرآفرینی مانند هرزگی، اعتیاد، بیکاری، و خودکشی قرار بگیرد. امروز مشکل موجود در میان لرها اقتصادی است. در زمینه اقتصادی،

شناسایی شاخصه‌های اصلی می‌تواند به طرز صحیحی با مدیریت و برنامه‌ریزی علمی و مطلوب احیا شود. اقدامات اصولی در این زمینه می‌تواند موجب تقویت پیوستگی‌های عظیم فرهنگ محلی و منطقه‌ای بویراحمد با فرهنگ ملی شود و آن پشتمانه قوی را بیدار کند و در عین حال به شکاف‌های عمیق اقتصاد محلی با اقتصاد ملی پایان دهد و سایر شکاف‌های موجود را برطرف کند که اصولاً پایه و اساس اقتصادی دارند. استقرار حکومت پهلوی با هدف تمرکز قدرت و یکپارچگی ملی، زمینه‌های نفوذ و حضور دولت مرکزی و نهادهای مختلف آن را در بویراحمد فراهم آورد. انجام بعضی خدمات عمرانی و آموزشی و درمانی و نیز آشنایی تدریجی مردم منطقه با تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه و مهم‌تر از آن، انجام برنامه‌ها و سیاست‌های مختلف دولت پهلوی جهت ادغام نظام ایلی در جامعه ملی و تکمیل آن برنامه‌ها با اجرای قانون اصلاحات ارضی، ساختار سیاسی و اجتماعی هرم ایلی را تا حدود زیادی به هم ریخت. خان و رعیت هر دو حذف شدند. خان از رأس هرم ایلی و به طور کلی از نظام ایلی حذف شد. رعیت با مالک شدن زمین، لاقلاً از بند رعیتی آزاد شد. کدخدایان به دلیل همراهی و همکاری با دولت از موقعیت بهتری برخوردار شدند. با وجود این تحولات عمده، بازمانده‌های فرهنگی زندگی ایلی همچنان پابرجا مانده و همچنان لطمات و صدمات ناشی از آن ادامه دارد.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۶). «استبداد شرقی: بررسی ایران عصر قاجار». در: یرواند آبراهامیان، مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی. تهران: انتشارات شیرازه.
- آذرپیوند، الله بخش (۱۳۸۴). تحولات سیاسی کشور و جنگ گجستان در سال ۱۳۴۲ ش. یاسوج: چویل.
- آتویت، ویلیام؛ باتامور، تام (۱۳۹۲). فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، مترجم حسن چاوشیان، ویراستار محمدمنصور هاشمی. تهران: نشر نی.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۶۷). مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادر نشین‌ها و طوایف عشائری ایران. تهران: نسل دانش.
- افشار نادری، نادر (۱۳۴۷). «جمعیت و شناسنامه قبایل کهگیلویه، گروه عشائری»، پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، شماره ۸، دانشگاه تهران، ۳۴-۶۵.
- اکبری، قدرت الله (۱۳۷۰). بویراحمد در گذرگاه تاریخ. شیراز: چاپخانه مصطفوی.
- الهیاری، فریدون؛ فروغی ابری، اصغر؛ عبدالهی نوری، عزت الله (۱۳۹۱). «بررسی تحلیلی جامعه‌شناسی تاریخی ساختار قدرت سیاسی، اجتماعی در ایل بختیاری»، فصلنامه گنجینه اسناد، سال ۲۲، دفتر دوم، تابستان، ۲۴-۵۰.
- امام شوشتری، سیدمحمدعلی (۱۳۳۱). تاریخ جغرافیائی خوزستان. تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.

- امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۷۰). قوم‌لر: پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران. تهران: آگه.
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۹۱). مجموعه مقالاتی درباره‌ی لرستان و ایران، مترجم پیمان امان‌اللهی بهاروند، ویراستار علی حسین تابان. خرم‌آباد: اردیبهشت جانان.
- باور، محمود (۱۳۲۴). کهگیلویه و ایلات آن. گچساران.
- برتون، رولان (۱۳۸۰). قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی. تهران: نشر نی.
- بشیری، حسین (۱۳۸۶). آموزش دانش سیاسی، چاپ هشتم. تهران: نگاه معاصر.
- بلوکباشی، علی (۱۳۴۴). «ایل بهمنی»، هنر و مردم، شماره ۳۶، ۳۰-۱۵.
- بلوکباشی، علی (۱۳۸۲). جامعه ایلی در ایران. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- پوردیان، حمید (۱۳۸۷). بررسی تحولات سیاسی ایل بویراحمد در دوره پهلوی. وزارت علوم تحقیقات و فناوری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۴). نظریه‌های جامعه‌شناسی، چاپ یازدهم. تهران: انتشارات سمت.
- جاودان، بهرام (۱۳۹۷). جامعه‌شناسی ایل بویراحمد. انتشارات چویل.
- جمشیدی، گودرز (۱۳۸۱). پژوهشی بر ایل باشت باوی. شیراز: انتشارات کیان.
- خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳). توسعه و نوسازی ایران در دوره رضا شاه. تهران: جهاد دانشگاهی.
- دوورژه، موریس (۱۳۷۰). جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی. تهران: دانشگاه تهران.
- رستگاران، بلقیس (۱۳۹۳). بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی کهگیلویه از قیام صفی میرزا تا تخته قاپو کردن عشایر. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، وزارت علوم تحقیقات و فناوری، دانشگاه شهید چمران اهواز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- روشنفکر، محمدمهدی (۱۳۹۷). نوسازی و جامعه ایلی بویراحمد در دوره پهلوی. تهران: مورخان.
- سیاهپور، کشواد (۱۳۹۵). «جایگاه اجتماعی - سیاسی کدخدا در نظام ایلی: مطالعه‌ی موردی ایل بویراحمد از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ هجری شمسی»، نامه انسان‌شناسی، شماره بهار و تابستان، شماره ۲۴، ۱۰۷-۱۲۷.
- سینایی، وحید (۱۳۸۴). دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران. تهران: کویر.
- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۸۱). جمعیت و شناسنامه ایلات کهگیلویه. تهران: پژوهشکده مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۸۷). عشایر مرکزی ایران. تهران: امیرکبیر.
- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۸۳). «ساختار اجتماعی عشایر ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، ۱۷، سال پنجم، شماره ۱، ۴۳-۸۴.
- طاهری، عطا (۱۳۸۸). کوچ کوچ: تجربه نیم قرن زندگی در کهگیلویه و بویراحمد. تهران: سخن.
- غفاری، یعقوب (۱۳۷۴). شناسنامه ایلات و عشایر کهگیلویه و بویراحمد. تهران: روایت.

- فشاهی، محمدرضا (۱۳۸۶). *گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران*. تهران: گوتنبرگ.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۱). «شکل‌گیری هویتی و الگوهای محلی، ملی و جهانی (مطالعه مورد لرستان)»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۴، شماره ۴، ۱۲۷-۱۶۱.
- فوران، جان (۱۳۷۷). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین. تهران: رسا.
- قاسمی، وحید؛ بهمنی، سجاد؛ باقری، معصومه (۱۳۹۶). «بررسی ساختار اجتماعی، نظام قشربندی و اسکان عشایر بهمنی و بختیاری (مورد مطالعه: شهرستان‌های رامهرمز و ایذه)»، *فصلنامه توسعه اجتماعی*، شماره بهار، دوره ۱۱، شماره ۳، ۳۰-۷.
- کدی، نیکی (۱۳۹۰). *ریشه‌های انقلاب ایران*، مترجم عبدالرحیم گواهی. تهران: علم.
- کریمی، علی (۱۳۹۰). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی تنوع قومی: مسائل و نظریه‌ها*. تهران: سمت.
- گلستانه، ابوالحسن بن محمد امین (۱۹۸۷). *محمل التورخ، افشاریه و زندیه*. تهران: ابن سینا.
- لوپز، خوزه؛ اسکات، جان (۱۳۸۵). *ساخت اجتماعی*، ترجمه حسین قاضیان. تهران: نی.
- مارشال، کترین؛ راس‌من، گرچن ب. (۱۳۸۷). *روش تحقیق کیفی*، ترجمه علی پارسائیان و سیدمحمد اعرابی. دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- مندراس، هانری؛ گوروچ، ژرژ (۱۳۸۴). *میانی جامعه‌شناسی همراه با تاریخ مختصر جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام. شرکت چاپ و نشر بین الملل (وابسته به تبلیغات اسلامی).
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: سمت.
- Hamilton, Gary G. (1984). "Configurations in History: The Historical Sociology of S. N. Eisenstadt", Pp. 85-128 in: Theda Skocpol (Hrsg.), *Vision and Method in Historical Sociology*, Cambridge University Press.
- Smith, Anthony D. (1999). "Structure and Persistence of Ethnic", in: Montserrat Guibarnau and John Rex (eds.), *The Ethnicity: Nationalism. Multiculturalism and Migration*, London: Polity Press.

تقدیرگرایی و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن
(مورد مطالعه: شهروندان ۱۸ تا ۶۵ ساله شهر کرمان)

زهرا شمس‌الدینی^۱، سوده مقصودی^۲

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۱۰/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۵)

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی تقدیرگرایی و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن در بین شهروندان شهر کرمان بود. ۳۸۵ نفر از زنان و مردان ۱۸ تا ۶۵ سال شهر کرمان با روش خوشه‌ای چندمرحله‌ای به عنوان نمونه آماری تحقیق انتخاب شدند. نتایج نشان داد که بین متغیرهای دین‌داری، احساس بی‌قدرتی، احساس بیگانگی اجتماعی، احساس نابرابری اجتماعی، و تقدیرگرایی رابطه مثبت و بین نیاز به موفقیت و تقدیرگرایی رابطه منفی وجود دارد. یافته‌ها نشان داد که متغیرهای احساس بی‌قدرتی، دین‌داری، نیاز به موفقیت، و احساس بیگانگی اجتماعی در تبیین متغیر وابسته مؤثرند و توانسته‌اند تا ۰/۲۲ از تغییرات واریانس متغیر تقدیرگرایی را پیش‌بینی کنند. بنابراین باید با ایجاد فرصت‌های مناسب و برابر زمینه حضور و مشارکت تمام شهروندان را در جامعه فراهم کرد تا احساساتی مانند احساس بیگانگی و بی‌قدرتی و نابرابری اجتماعی را که باعث گرایش افراد به تقدیرگرایی می‌شود کاهش داد.

^۱. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان zshamsoddin@gmail.com

^۲. دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه شهید باهنر کرمان (نویسنده مسئول) smaghsoodi@uk.ac.ir